

دیوان فرخی

غزلیات و قصاید و قطعات و رباعیات

تصحیح و مقدمه در شرح احوال شاعر

بقلم:

حسین مکی

حق چاپ محفوظ

کتابفروشی و چاپخانه محمد علی علمی

تهران - خیابان ناصر خسرو - کوچه خدا بند دلو

۱۳۴۲ خورشیدی

چاپ چهارم

۴۰ ریال

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ^{۱۳۱۵} ۸۹۱۵ ف-د Accession No. ۱۷۷۱۰

Author

فرخی - میرزا محمد

Title

دیوان فرخی

This book should be returned on or before the date last marked below.

تهران - خیابان ناصر خسرو - کوچه خدا بسنده لویا

۱۳۴۳ خورشیدی

چاپ چهارم

چاپ محمد علی علمی



دیوان فرخی

غزلیات و قصاید و قطعات و رباعیات

تصحیح و مقدمه در شرح احوال شاعر

بقلم :

حسین ملی

حق چاپ محفوظ

کتابفروشی و چاپخانه محمد علی علمی

تهران - خیابان ناصر خسرو - کوچه خدا بسنده لوله

۱۳۳۲ خورشیدی

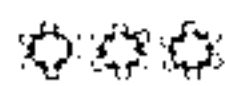
چاپ چهارم

چاپ محمد علی علمی

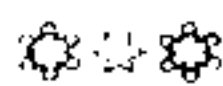
کتابفروشی و چاپخانه محمد علی علمی

پروان پاک فرخی ۱۷۷۱۰

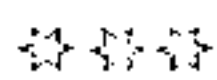
و آن خبر بردل و جان زدش نرم
(فرخی) دستخوش رنج زمان
طاير روحش بر عرش نشست
دل ازین سفاک نوازست بتناك
نیست این سفاک را کاری



در فنون سخن استادی بود
کجرو کجروش و کج آهناك
آن مهین شاعر نیکو رفتار
شد گرفتار چنان دامی او
از خم و پیچ کمند صیاد
شیر افتاده بدام مگسان!



عاشق روی خوش و دیده مست
بخداوند قسم بهتان است
کی در اندیشه جانان بودی
کعبه و قباة او ایران بود



معنیش دوزخ و در نام بهشت
دل او چشمه‌ای از خدعه و ریو
زد و بگسست زهم تارش و پود
اجل قاطع شخص محبوس
چشم بر بستن و مردن در دم
از پی منفعتی بس آنی
وین چنین زشتی شداد نداشت
نیکی اندیش ترا اگر خردست

داد آزاده جوانی خبرم
گفت استاد سخن سنج زمان
کنج زندان قفس تن بشکست
وای از شعبده چرخ دو رنگ
جز بد اندیشی و کثر رفتاری

« فرخی » شاعر آزادی بود
طالعی داشت برج خرچنگ
بوده آوازه هر شهر و دیار
ناگرفته ز جهان کلمی او
که سر انجام نکردید آزاد
شد شهید از پی امیال خسان

خوانداورا صنمی باده پرست
این سخن یاوه و بی بنیان است
فرخی عاشق ایران بودی
تا در آن پیکر خاکی جان بود

احمدی نام ابو جهل سرشت
صورتش همچو بشر سیرت دیو
سوزنی سخت بر آن پاک وجود
بود تزریق بزشاک منحوس
هرک با بوسه سوزن توام
گرگ خرنخوار بزشاک جانی
کرد کاری که جهان یاد نداشت
چرخ آئینه هر نیک و بد است



فرخوي يزدي

مقدمه

این دیوان که بنام فرخی بزدی در دسترس، و معرض مطالعه آزادبخواهان، و رجال ادیب و ادب پرور ایرانی گذاشته میشود، رشحات خونین قلم یکی از برجسته ترین شهداء راه حریت، و یکی از بلند پایه ترین مردانیست که بطور قطع و خالی از هر گونه مبالغه و اغراق بیش از صدسال است که همسنگ و نظیرش در عرصه کشتگان راه آزادی ایران دیده و شنیده نشده است.

چنانکه از شرح حال فرخی بزدی برمیآید (ذیل همین مقدمه) این مرد از ایام جوانی تا پایان عمر سراسر زندگانی خود را در غرقابی بس مخوف، و خونین بسر برده و حاضر نبوده است بهیچ قیمت حتی بیهای زندان، و شکنجه، و آسیبهای سخت و مصادمات هر اسنک که تنها یکی از آنها ده مرد شجاع و قوی الاراده را از پای درمیآورد از عقاید آزادبخواهانه خود دست بردارد.

فرخی برخلاف تمام کسانی که مدعی آزادبخواهی و میهن دوستی بودند تنها مردیست که دست از تمام علائق مادی و همه تجملات زندگانی شسته چون طوفانی سهمگین باصل زور و بنای استبداد حمله برده، و سالیان متمادی بشهادت جمعی از مطلعین کنونی با عناصر استبداد، و ارتجاع جنگیده، و از هیچگونه شکنجه، و آزار و حملات خطرناک نهراسیده و مانند سیلی خانه برانداز که از کوهی سرازیر شود یک، و تنها با استبداد و استبدادبان تاخته و سرانجام پس از فداکاریهای بسیار و فدا کردن همه چیز سر خود را در این عرصه خطرناک درباخته و بالاخره با کفن خونین بخاک سیاه خفته است.

آری :

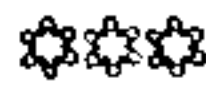
هر کسی را نتوان گفت که صاحب هنر است عشق بازی دگر و نفس پرستی دگر است صفحات فرسوده جریده طوفان که در حقیقت کارنامه نهضت انقلابی سیاسی ایران بشمار است بزرگترین شاهد بر مدعای ماست. این مرد شیفته از خود گذشته در معرکه استبداد و در رواج بازار مستبدین، و مهمتر از همه دوره زمامداری عناصر مغرور، و مخالف حریت و آزادی طلبی در نامه مزبور مطالبی هیجان آمیز و مقالاتی تند و گستاخانه منافی با اصول شوم و ننگین فشار و خودسری نشر داده و هر روز بر اثر دسایس تبهکاران و راهزنان گرفتار مصیبتی عظیم گشته پس از استخلاص مجدداً بخانه اول برگشته و عقاید پاک و بلند خود را که بمنظور از ریشه در آوردن بنای ظلم و اجحاف بوده با صراحتی تمام تعقیب کرده است.

در دم واپسین که کابوس و حشتناک مرگ گریبان وی را گرفته و مثنی جلاد و فرومایه ننگین به پیکر مردانه اش حمله برده اند باز از پای ننشسته و پازنان از حلقوم خود چنین نعره برآورده است :

در بیم ز صاحبان دیهیم نشد
تسلیم نمود جان و تسلیم نشد

هرگز دل ما ز خصم در بیم نشد
ای جان بفدای آنکه پیش دشمن

در آخرین لحظه نغماتی دایر برعلاقه بایران و حریت و آزادیخواهی سروده و
زبانش بدین اشعار مترنم بوده است .
بویرانی این اوضاع هستم مطمئن ز آنرو
که بنیان جفا و جور بی بنیاد میگردد



عذر تقصیر چنین خواهد و گوید مأمور
کاین جنایت حسب الامر مایون باشد



طعم آزادی ز بس شیرین بود در کام جان
بهر آن از خون خود فرهاد گلگون میشودیم
بمقیده ما حقیقتاً اگر نقاش زبردستی بتواند منظره دل خراش و درعین حال شرم
آور آخرین لحظات جان دادن مرموز وی را ترسیم کند از نظاره آن خاره سنک خون
خواهد گریست .

فرخی برای الفاظ فداکاری ، آزادی خواهی ، میهن دوستی ، استبداد شکنی ،
سربازی ، و بالاخره جانبازی ، که از دیر باز در کشور ما معنی و مفهوم حقیقی نداشت
بلکه آلت اجرای مقاصد پست و شرم آورمشتی بیخورد طماع جاه طلب بود مصداق حقیقی
بشمار رفت .

این پهلوان دلیر ایرانی درحقیقت سر خود بر کف دست گذارده و اگر به شرح
احوالش کاملاً دقت شود روشن میشود که فرخی مانند سایر مردان جیون و طماع که
الفاظ آزادی ، و آزادیخواهی ، راسرمايه جاه ، و جلال و دستگاہ ، و ریاست قرار دادند
میتوانست با انحراف از عقاید اصلی (بدون این که کسی پی برد) زنده بماند و بلندترین
مقام ریاست را اشغال کند بر خلاف این مرد خمیره و ساختمانی غریب و نادر داشت .
یعنی در قبال بزرگترین مقام و شاید برابر برجسته ترین مردان دنیا حاضر نبود
کردن کج کند .

فرخی بهر دو نان در پیش دو نان هیچوقت
چاپلوس و آستان بوس و تملق گومباش
بلکه از ابراز عقاید خود کوچکترین هراسی نداشت و کمترین ارفاقی در هیچ محیط (شرق
و غرب) قائل نمیشد نص صریح عقاید خود را اظهار میکرد و با اصراری تمام عملی شدن
آنها قلماً و قدماً تعقیب میکرد .

با چنین اراده ای آهنین و چنین صراحت لهجه که از نوادر خلقت بشمار است در
محیطی که زمره زمامداران و رؤسایش جز مشتکی متملق مداهنه کار و طماع و پول پرست
نبودند و درعین حال در راه اجرای مقاصد فاسد خود با تمام نوامیس اخلاقی و مذهبی و
اجتماعی مخالفت میورزیدند بمقیده ما فرخی اقلاً دوازده سال دیر کشته و شهید شده
است .

ولتر نویسنده شهیر فرانسوی میگوید : حقایق را بگوئید و مردم را آگاه سازید
ولی مطمئن باشید که کشته خواهید شد .

نیز لامارتین از نویسندگان معروف فرانسه گوید : دسته گل خونین افتخار بر گور
هر مرد کم مایه ای نخواهد رست .

غزالی از فلاسفه و بزرگان میفرماید : از صدها هزار افراد بشر بیش از تنی چند
کفن خونین بسیه چال مرگ فرو نخواهد شد .

شیخ عطار از بزرگترین حکماء و دانشمندان چنین میفرماید : خاک گورستانرا بسو کنید مزار راد مردان را از بوی خون بشناسید .

فرخی از آن رادمردان و خونین کفنا نیست که در میدان مسابقه این کشتار سهمگین دسته گل خونین افتخار را با پنجه آهنین خود ربوده و بر مزار خویش نصب کرده است تا از دیدگان یاران و دوستان خود گم نشود .

اگر هنوز در سراسر ایران کسانی باشند که کیفیت زندگانی این مرد آزادیخواه را شناسند و از این رو بیانات ما را حمل بر مبالغه یا اغراق یا معلل به غرض تشخیص دهند یا تصور فرمایند که نگارنده این سطور بعللی چند در معرفی این عنصر فداکار راه گزافه و زیاده روی پیموده است ، یاد ابراز حقایق و بیان رموز زندگی ، فداکاری های وی بلند پروازی کرده ، خوبست اقلاً برای شناختن یکی از شعرای انقلابی قرن اخیر ایران فقط در حدود یکساعت صرف وقت فرموده بنام مطالعه ، و تحقیق آثار ادب مقدمه نویسنده و شرح احوال فرخی را با اندکی از اشعار وی که بهترین معرف قریحه اوست و صریح ترین سند اثبات مندرجات مقدمه ما است قرائت فرموده سپس بیطرفانه قضاوت فرمایند تا داند که نگارنده نه تنها در مرحله اغراق و رودنکرده است بلکه از هزاران یکی و از بسیار اندکی را برشته تحریر نکشیده است البته در آتیه تاریخ بهتر و روشن تر قضاوت خواهد کرد . اینک شرح احوال وی :

شرح احوال فرخی

میرزا محمد متخلص بفرخی فرزند محمد ابراهیم یزدی، در سال ۱۳۰۶ هجری قمری در یزد متولد شد .

پس از طی دوران خردسالی مشغول تحصیل گردید ولی نزدیک پایان تحصیلات مقدماتی در مدرسه مرسلین انگلیسهای یزد بعزت روح آزادیخواهی ، و افکار روشن وی و اشعاری که بر علیه اولیای مدرسه میسروده و برا بمناسبت شعر پائین که در حدود سن ۱۵ سالگی سروده است (قسمت بیشتری از آن در صفحه ۹۲ همین دیوان ذکر گردیده است) از مدرسه خارج نمودند .

سخت بسته با ما چرخ عهدست پیمانی
داده او بهر پستی دستگاه سلطانی
دین ز دست مردم برد فکرهای شیطانی
جمله طفل خود بردند در سرای نصرانی
ای دروغ ازین مذهب دادا زین مسلمانی

رو بهم رفته تحصیلات فرخی تقریباً تا حدود سن ۱۶ سالگی میباشد و معلومانش فارسی و مقدمات عربی را فرا گرفته ، و چون از طبقه متوسط بود پس از خروج از مدرسه بکارگری مشغول گردید ، و از دسترنج خود امرار معاش میکرد .
در همان اوان از قریحه تابناک و ذوق سرشار خداداده اشعاری بکار با مضامین بی سابقه میسرود .

در طلوع مشروطیت و پیدایش حزب دمکرات در ایران « فرخی » از دمکرات های جدی ، و حقیقی یزد ؛ و جزء آزادیخواهان آن شهر بوده است و در غزلی آزادی را چنین تفسیر میکند

قسم بعزت و قدر و مقام آزادی که روح بخش جهانست نام آزادی
هزار بار بود به ز صبح استبداد برای دسته پا بسته شام آزادی
به پیش اهل جهان محترم بود آنکس که داشت از دل و جان احترام آزادی

در آن عصر چنین مرسوم بوده است که در اعیاد شعرا قصائدی میساختند در مدح حکومت وقت، و در روز عید در دارالحکومه می خواندند، «فرخی» برخلاف معمول و بر خلاف انتظار حکومت، در نوروز ۱۲۲۷ - یا ۱۳۲۸ هجری قمری مسمطی بمطلع:

عید جم شد ای فریدون خو، بت ایران پرست

مستبدی خوی ضحاک کی است این خو، نه زد دست

تا آنجا که صریحاً بجا کم خطاب میکند.

خود تو میدانی نیم از شاعران چاپلوس کز برای سیم بنمایم کسی را پایوس
یا رسانم چرخ ریزی را بچرخ آبنوس من نمیکویم توئی در گاه هیجا هم چو طوس
لیک گویم گر بقانون مجری قانون شوی بهمن و کیخسرو و جمشید وافریدون شوی

ساخت و در مجمع آزادیخواهی و دمکراتهای یزد خواند همین امر موجب غضب «ضیفم الدوله قشقائی» حکومت یزد واقع گردید (۱) و امر کرد دهان فرخی را بانخ و سوزن بتمام معنی دوخته و بزندان افکندند.

آزادیخواهان و دمکراتهای یزد پس از مشاهده این امر شرم آور در تلگرافخانه تجمع کرده و تلگرافی بمجلس و سایر مقامات مخابره کردند این خود سری و بیدادگری که نمونه کامل استبداد در دوره مشروطیت است عموم و کلای مجلس شورای ملی را برانگیخت که وزیر کشور وقت را سخت مورد استیضاح قرار دهند ولی وزیر کشور این حادثه جنایت آمیز را تکذیب کرد در صورتیکه همان موقع لب و دهانش مجروح و در شهر بانی یزد محبوس بوده است.

موقعی که فرخی در زندان محبوس بود، مسمطی ساخته و برای آزادیخواهان و دموکرات های تهران بنام ارمغان فرستاد که (قسمت اول از آن را ذکر مینمائیم)

ای دمکرات بت باشرف نوع پرست که طرفداری مارن جبران خوی تو هست
اندر این دوره که قانون شکنی دلها خست گرزهم مسلک خویشت خبری نیست بدست

شرح این قصه شنو از دو لب دوخته ام

تا بسوزد دلت از بهر دل سوخته ام

بالاخره پس از یکی دو ماه از زندان فرار اختیار کرد و این بیت را به خط خود با ذغال بدیوار زندان نگاشت.

۱ - و از طرفی هم در اثر مقاومتی که فرخی با اعمال و تعدیات ضیفم الدوله قشقائی از خود نشان میداد او را در شبی بایکمه از ارتقای آزادیخواه وی گرفته بزندان تسلیم نمودند و در موقع مذاکرات عتاب آمیز ضیفم الدوله که فرخی با کمال جرئت و جلالت دفاع از آزادیخواهان و خود مینمود امر کرد دهان او را بدوزند.

بزدان نگردد اگر عمر طی
من و ضیفم الدوله و ملك رى
تقریباً در اواخر سال ۱۳۲۸ هجری قمری تهران آمد و در جرائم اشعار
آبدار و مقالات مؤثری راجع به آزادی ایران انتشار داد مطلع یکی از آن اشعار
چنین است :

دوش ابران را بهنگام سحر دیدم بخواب
وه چه ایرانی سراسر چون دل عاشق خراب
این اشعار و مقالات که سخت دارای روح آزادینخواهی بود فوق العاده مورد توجه
آزادینخواهان قرار گرفت و ملیون از آن استقبال شایانی نمودند .

فرخی تقریباً در اوایل دوره جنگ جهانی گذشته (بین الملل) بین النهرین مهاجرت
کرده و مورد تعقیب انگلیسها قرار گرفت از این رو از بغداد بکربلا و از آنجا بموصل و از
آنجا از بی راهه و برهنه پای بایران مراجعت کرد .

پس از مختصر توقیفی در تهران مورد حمله ترور قفقاز بها قرار گرفت و چند تیر گلوله
بدو شلیک شد ولی بوی اصابت نکرد .

در دوره نخست وزیری وثوق الدوله با حکومت وی و قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت ها
کرد و در اثر آن مدنها در حبس عادی و نمره ۱ شهر بانی تهران زندانی گردید در این موقع
اشعار زیادی سروده که دو قسمت اول از آنها را ذکر مینمائیم :

داد که دستور دیوخوی زبیداد	کشور جم را بباد بی هنری داد
داد قراری که بیقراری ملت	زان بفلک میرسد ز لوله و داد

☆.☆

کیست در شهر که از دست غمت داد نداشت
هیچ کس همچو تو بیدادگری یاد نداشت
همچنین بار دیگری برای مدت دوسه ماهی در دوره کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی در باغ
سردار اعتماد زندانی شد

خودت فرخی بعالم فرهنگ و آزادی ایران

فرخی در اواخر سال ۱۳۳۹ هجری قمری برابر ۱۳۰۰ خورشیدی روزنامه طوفان
را انتشار داد . بطوریکه در صفحات این روزنامه مشاهده میشود اغلب بعلمت حقوقی و
طرفداری از ملت و حریت کراراً توقیف شده و جریده اش مسلسل انتشار نیافته است .
اولین مرتبه توقیف روزنامه طوفان در سال نخست شماره ۲۲ مورخه ۲۷ ربیع الاول
میباشد که فرخی شماره معمول و آینده خود را بنام روزنامه ستاره شرق (۱) که خود فرخی
مدیریت آنرا دارا بود بنام شماره ۱ ستاره شرق و شماره ۲۲ طوفان و رباعی زیر که
در سرمقاله آن درج کرده بود منتشر ساخت .

۱ - شماره هائیکه تا سال سوم در موقع توقیف طوفان بعوض آن منتشر شده نایاب
فقط مرتب آن ضمیمه سه سال طوفان در یک جلد میباشد که مرحوم فرخی برای خود مرتب
و جلد کرده است و آنرا به آقای حائر یزاده بزدی بعنوان یادبود سپرده است و معظم له
نیز برای استفاده و چاپ این دیوان در اختیار نویسنده قرار داده اند . اینک بدینوسیله از
مراحم شگرف و پربهای ایشان تشکر و مراتب سپاسگزاری خود را تقدیم میدارم

ح - مکی

شدخر من مادستغوش برق بین
خواهی اگر آن نکات طوفانی را؟
ظوفان بخلاف رسم شد غرق بین
در آتیه از ستاره شرق بین
و در صفحه سوم همین شماره روزنامه روی کلتیبه طوفان رباعی ذیل را درج کرده بود.

هر خامه نگفت نا کسانرا توصیف
آن خامه ز پافشاری ظلم شکست
هر نامه نکرد خائنان را تعریف
آن نامه بدست ظالمین شد توقیف
و در صفحه آخر همین شماره غزلی درج کرد که در صفحه ۴۸ همین دیوان ضبط شده است و بیتی از آن اینست

آزادی است و مجلس و هر روزنامه را
هر روز بی محاکمه توقیف میکنند
طوفان تا سال سوم چندین بار توقیف شد ولی فرخی بتوقیف روزنامه اعتنائی نداشته افکار خود را تحت عنوان روزنامه های دیگر از قبیل ستاره شرق و قیام و پیکار و غیره منتشر و تعقیب میکرده است تا بالنتیجه در سال سوم شما ره سی و هفتم مجدداً بعلمت نشر مقاله ای (که عین مقاله ذیل درج میشود) تحت عنوان امنیت چیست و چرا مدیر روزنامه اقدام «آقای عباس خلیلی» را بدون مجوز قانونی بین النهرین تبعید و روزنامه اش توقیف گردیده است مجدداً روزنامه طوفان توقیف شد.

امنیت چیست؟

«قانون اساسی . اصل نهم» افراد ملت از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و «مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمیتوان شد مگر بحکم و ترتیبی که قوانین» «مملکت معین مینماید .»

«اصل دهم» غیر از مواقع ارتکاب جناحه و جنایات و تقصیرات عمده هیچکس را فوراً «نمیتوان دستگیر نمود مگر بموجب حکم کتبی رئیس محکمه عدلیه و در آن صورت نیز» «باید گناه مقصر فوراً یا منتهی در ظرف ۲۴ ساعت با و اعلام و اشعار شود .»

«اینست معنی امنیت در مملکت مشروطه !»

«هر چه میگوئید بگوئید هر چه میشود بشود !»

«امنیت تنها قلع و قمع قطاع الطریق و دزدهای گردنه نیست !»

«امنیت فقط منکوب کردن راهزنان کوه و بیابان و قطع ریشه شرارت اشرار»

«و دزدان نیست !»

«امنیت بجلو گیری از فتنه غارتگران قوافل و تعدیات آنها تمام نمیشود .»

«امنیت این است که افراد مردم عموماً بدون استثناء از هر نوع تعرض و خلاف»

«مصون باشند .»

«امنیت یعنی اهالی یک شهر اطمینان داشته باشند شب که در خانه استراحت میکنند»

«علی الصباح در عدلیه بدون جهت کتک نخورده یا به بین النهرین تبعید نشوند .»

«و قتیکه پروگرام دولت جدید منتشر گردید روزنامه طوفان که نظریات و»

«معتقدات خود را در ایجاد حکومت قدرت بسط داده بود متعهد گردید که بر طبق اصول»

«و قوانین مملکتی قدم بقدم ناظر اعمال حکومت حاضر بوده و خوب یا بد رفتار»

«ایشان را حسب الوظیفه منعکس نماید .»

« وقتیکه تصویب نامه هیئت دولت مبنی بر رسیدگی بشکایات و عرایض اهالی توزیع »
« و قرائت شد ما گفتیم که برای رسیدگی تظلمات و دعاوی مردم این طریق عملی نبوده و »
« گذشته از اینکه موجب اهانت مطبوعات است رؤسای نظمیہ جرئت تصدیق هویت عارض و »
« متشکی را نمینمایند . »

« ما همان روز پیش بینی میکردیم که شیخ پیری که در عدلیه بواسطه ضعف قوه باصره »
« نتوانسته بود مقدم رئیس را تجلیل کند باین واسطه مورد ضرب و شتم واقع شده بود »
« بخواهد برای تظلم از این بیقانونی از کمیسری محل تصدیق هویت بخواهد اولیای »
« نظمیہ جسارت تصدیق هویت او را نخواهند داشت ! »

« هنگامیکه جمله اجرای قانون در تلو بیانیہ رئیس دولت برخ مردم کشیده شد ما برای »
« اینکه خواب ندیده را تعبیر نکرده باشیم خاطر نشان کردیم که باید حقیقت مقصود از نمایش »
« این جمله فریبنده آشکار شود یعنی تفسیر شود که اجرای قانون توسعه قدرت و اراده فردی »
« است یا حقیقتاً اجرای قوانین اساسی و مدنی !! زیرا اداره فردی را با قانون مملکتی نمیتوان »
« سنجید و اهالی با هر يك از این دو منظور تکلیف و مشی خود را جدا گانه متوجه میشوند »
« مثلاً روز نامه نویس مملکت مشروطه با حکومت کیف مایشائی میدانست که باید قلم را شکسته »
« و تار و زنگار بهتری تماشاچی باشد اما با اجرای قانون اتخاذا این رویه قابل قبول و مستحسن »
« نبود و مادر این صورت ناگزیر هستیم که تخلفات قانونی را بر رئیس دولت تذکر داده »
« و برای تشریح حقایق خوب یا بد اعمال حکومت را انتقاد نمائیم . »

« امروز ما موظف هستیم که سردار سپه را یادآوری کنیم که »
« گذشته از اینکه دنیای ما نادر و ناپلئون نمی پروراند اگر میخواهید در ردیف »
« جهانگیران مالک الرقاب نام شما ثبت شود باید لاقلاً از رویه و طریقه ایشان پیروی نمائید »
« بمباراة اخری در تحت کلمه اجرای قانون با اراده فردی حکومت نکنید ! اقلات تصمیمات »
« شخصی را با قوانین جاریه منطبق نموده و برای عملیات خود موضوع و محلی بتراشید ! »
« بعلاوه هنگامیکه شما در زمان وزارت جنک مطلقاً بدست خود بعضی را تنبیه میکردید »
« بشئون و حیثیت شما با آبروی مملکت مواجه نبود ولی امروز شما رئیس دولت و حافظ حیثیت »
« ایران هستید ؟ »

« کتک زدن و تبعید يك مدیر روز نامه بدون هیچ محاکمه و برخلاف قانون بشئون »
« مملکت لطمه میزند و ما بنام ایران نمیتوانیم این تندروها را تحمل کنیم »
« تصدیق کنید که دنیا منحصر بایران و حکومت فقط در این مملکت نیست ؟ آنهایکه »
« مقیاس ترقیات و رشد مملکت ایران را تماشا میکنند در مقابل این رفتارهای نامطبوع »
« چه خواهند گفت ؟ »

« امروز اگر سؤال کنند شما که اجرای قانون را دیباچه پروگرام کابینه وجیه خود قرار »
« داده اید بچه قانون شخصاً فلانی را کتک زده یا مدیر يك روز نامه را تبعید میکنید »
« چه جواب خواهید داد ؟ »

« وزرای وجیه و سوسیالیست شما که مسئولیت مشترک هیئت دولت را خوب »
« بخاطر دارند ، اینها که اجتماعی شدن را برای امروز میخواستند در مقابل خلاف »
« قانونها چه میگویند ؟ »

« آیا نمیدانید که با بشئون و حیثیت يك مملکت نمیشود بازی کرد ؟ »

« آیا نمیدانید که مقررات قانون را نمیتوان استهزاء نمود ؟ »

« شما اگر میخواستید با قدرت و اداره فردی حکومت کنید بهتر بود که روز اول این »

« مسئله را بعامه بگوئید تا مردم مقیاس زندگانی خود را سنجیده و ماهم نوك خامه را »
« شکسته و بکناری برویم ؟ »

« شما اگر میخواهید با وجاهت سلیمان میرزا و قدرت خود اینگونه اعمال را برده »

« پوشی کنید ممکن نمیشود ! »

« یا حکومت استبدادی یا اجرای قوانین مشروطه ! »

« مخلوط کردن این دو اصل با یکدیگر رقص بردار و قابل مقایسه نیست ! تصور نکنید »

« که ما بمخاطرات اینگونه بیان حقایق متوجه نبوده و فی الواقع چنانکه میگویند به »
« زندگانی خود ایمن هستیم ! »

« نه، ما میدانیم که در قبال این صحبت ها حبس، تبعید، ضرب و شتم و هر نوع مصیبتی »

« مستور است ولی ما معتقدیم که مغلوبیت بحق گوارا تر از مظفریت و غلبه کردن بیاطل می باشد »

« پایان مقاله »

معهدنا باز فرخی دست از تعقیب افکار خود برنداشت بلکه برگستاخی و دلیریش

افزوده گشت .

مقاله ای شد بداللعن (ذیلعین مقاله درج میشود) بر علیه دولت وقت (کابینه سردار

سپه بوده است) و تجاوزات غیر قانونیش در روزنامه طلیعه آئینه افکار (۱) شخصا منتشر

کرد که مندرجات همین مقاله موجبات تبعید و حبس و برابکرمان و آقای موسویزاده

مدیر روزنامه پیکار را بیزد فراهم ساخت.

حکومت فشار

نقل از طلیعه آئینه افکار

« بر اعمال نامشروع و خلاف قانونهای صریح و روشن خود لباس قانون پوشانیدزیرا »

« که آنوقت ما و دیگران را با شما بحثی نیست !! »

« همین که از چندی قبل زمزمه حکومت قدرت بلند شد ما یقین کردیم که برای آتیه »

« این مردم بیهوش و حواس بدبختی های تازه ای آماده خواهد شد و امروز صریحا مشاهده »

« میکنیم که رویه دولت نسبت بعقاید و افکار آزاد خطرناک گردیده است. »

« چراید مرکز کم و بیش بحکم فساد محیط و ترس از شلاق و چوب ناگزیر شده است »

« که اقدامات و عملیات هیئت دولت را زشت یا زیبا تقدیس و تمجید نمایند ، »

« اگرچه هوشمندان منور الفکر تهران با این عظمت جلال مصنوعی و باین تعارفات »

« نا بهنگام مستهزانه پوزخند میزنند ولی آنها نیکه دور از جراید مرکز و در محیط خارج از این »

« خراب آباد زندگی میکنند، کسانی که از این شهر خاموشان رخت بر بسته و در زوایای مطالعه »

(۱) - روزنامه طلیعه آئینه افکار متعلق به مرحوم علیمحمد خان فخرالسلطان

مستوفی بوده است ولی امتیازنامه آن نزد مرحوم فرخی بوده و از دیرباز منتشر نمیشد

چنانکه پس از انتشار این مقاله هم دیگر منتشر نشد و حتی سبب حبس موقتی صاحب

امتیاز گردید .

« و کنجکاو نشسته اند و قتیکه روزنامه‌های تهران بدستشان رسیده و از صدر تاذیل آنها »
« را نظر میکنند جز تشکر از رفتار هیئت دولت و غیر از سپاسگذاری اولیای عدالت پرور (!) »
« حکومت چیزی قابل مطالعه و دقت در آنها نمی نمایند و شاید در وهله اول حقیقتاً تصور »
« کنند که خطه ایران از بر تو امنیت و امان رشک بهشت برین و در خور صد هـ - زار »
« آفرین گردیده »

« خیال میکنند ایران و بالخصوص تهران در ظل توجهات عالیه حضرت اشرف و »
« لیدرهای خطا کار اجتماعین حیات تازه ای یافته جان و مال مردم از هر گونه تعرض مصون »
« و محفوظ میباشد. »

« گمان میکنند در نتیجه تدبیر و دانائی حضرت اشرف با معلومات حضرت والا (!) »
« فرشته نجات بر آسمان ایران پروبال گشوده و بیمن معدلت هیئت دولت اهالی این کشور »
« بر طبق قوانین جاریه در اعمال و رفتار خود مختار شده اند. »

« غافل از اینکه اصول قانون اساسی و حقوق حقه ملی دستخوش و بازیچه حکومت »
« خودسری شده و این فشار فوق الطاقه حکومت است که هیچکس یارای دم زدن و نفس - »
« کشیدن ندارد. »

« نمیدانند که مردم مرده تهران و ساکنین متحرک این قبرستان دست و پا بسته خود »
« را تسلیم حکومت فشار نموده اند. »

« نمیدانند که این تملقات و تعظیم‌های چاکرانه بر آب و تاب از فرط بیچارگی و »
« از راه نانوانی است »

« قبول کنید که اگر امروز در تهران با اقصی نقاط دنیا کسی نسبت به حکومت »
« عقیده خلاف اظهار کند جان و مال - شرافت و ناموس او مورد اغراض و غارت خواهد شد؛ »
« آیا تهرانیهای غفلت زده آشکارا ندیدند که برخلاف تمام قوانین عالم مدیر یک »
« روزنامه را تبعید کرده و دیگری را بجرم اینکه بنام شرافت و عظمت مطبوعات از حقوق »
« حقه او دفاع نمود روزنامه اش توقیف و اداره اش را مهر و موم نمودند؟ »

« این است حکومتی که ماده برجسته پروگرام خود را اجرای قانون قرار داده است!! »
« این است رئیس الوزرائی که برای ساختن مجسمه اوروسای قشونی بزور سر نیزه »
« از مردم پول و جریمه اخذ میکنند! »

« این است حکومتی که میخواهد عظمت و افتخار ایران را برای خود یادگار بگذارد »
« در همین حکومت است که شب قبل از انتشار یک روزنامه یک گروهان آژان و نظامی »
« به طبقه ریخته و روزنامه را که حتی یک کلمه تند بهیچ یک از اولیای امور و یک حمله بر »
« خلاف قانون ننوشته است مانع از انتشار میشوند! »

« آیا اگر وزارت معارف اجازه انتشار جریمه نمیداد یا اینکه بالمره اصل بیستم »
« قانون اساسی را پاره و پایمال میکردند بهتر نبود تا اینکه اینطور خسارت بکار و »
« نتیجه زحمت مردم وارد بیاورند؟ »

« در همین حکومت قانونی (۱) است که انتخابات دوره پنجم را برخلاف صریح »
« در کشور جریان داده و بانفوذ امرای لشکر در بسیاری از نقاط اغلب اراذل مردم را برای »
« دوره جدید تقنینیه و کیل ملت کرده اند. »

- « در همین کابینه است که متخلفین سست عنصر و حاشیه نشین بمسند و کالت و نما بندگی »
- « ملت مفتخر و سرافراز گردیده اند ! »
- « اگر تصدیق نمیکنید يك محکمه قانونی بانقوض آزادی عقیده تشکیل بدهید »
- « تا ما بشما نشان بدهیم که عده متشکیان از انتخابات از صد هزار نفر متجاوز خواهد »
- « شد ولی شما میخواهید صورتاً راه را امن کنید ولی امرای لشکر همه جا صندوق آراء »
- « را بجای عقیده مردم از اسامی حضرت اشرف یا جنایتکاران صمیمی مملو کنند ! »
- « بالاخره در مدت زمامداری همین حکومت است که يك مشت طرفداران کودتای »
- « نرمان و بکمه سوسیالیست دروغی و قلابی اما بیعرضه و نالایق منافع مملکت و حیثیت »
- « ایران را قبضه کرده و بازور و سر نیزه ناموس اهالی را تهدید میکنند . »
- « این است حکومتی که عامه قلباً از آن ناراضی ولی جرئت اظهار و جسارت »
- « گفتار ندارند »
- « آیا با اینهمه کشمکشهای دنیا و با این خونپهایی که در قدم آزادی ریخته »
- « شده است باز باید زندگی ما اینطور بقهقرا برگردد ؟ »
- « آیا اگر کسی نخواهد طرفدار جدی هیئت درلت باشد ، اگر کسی معتقد »
- « باین طرز حکومت کردن و اینقسم شیوه زمامداری نبود و مایل نباشد که هر صباح آستان »
- « ملك پاسبان حکومت فشار را بوسه زند ، »
- « اگر کسی نخواهد کردن اطاعت و تملق در برابر این عناصر قانون شکن خم »
- « نموده و تسلیم اراده ضعیف آنها نشود چه باید بکند ؟ »
- « آیا برای اینکه یکدسته میخواهند مسند نشینی کرده و بآب وزارت آتش »
- « شهوت خود را فرو نشانند ، »
- « برای اینکه يك نفر میخواهد دیکتاتوری و مالک الرقابی کرده بدبختانه قائم »
- « بالغیر حکومت کند ، »
- « برای این که جمعی مسند طلب بدون هیچ کفایتی امورات کشور را مونیوپول خود »
- « کنند دیگران باید معدوم شوند سایرین باید بمیرند ؟ »
- « آیا اینهمه متملقین و چاپلوس شما را بس نیست ؟ »
- « آیا اینست اجرای قانون و حفظ حقوق مملکت ؟ »
- « اگر در روز اول تشکیل کابینه بجای آن بیانیة بالا بلند و آن مواد مشعشع و »
- « کلمات ریاکارانه بمامیگفتند که از امروز بجای حکومت قانون باید تسلیم زور و »
- « فشار بشوید باید از عقیده و افکار خود چشم بپوشید ، باید هر که رامایخواهیم و کیل »
- « کنید ، ما حرفی نداشتیم و دیگران هم سخنی نمیگفتند ؟ »
- « ولی شما میخواهید بعنوان اجرای قانون اراده و میل خود را بر مردم تحمیل »
- « کنید بنام حفظ حقوق مملکت هر چه میخواهید بکنید و کسی هم قدرت و جرئت سخن »
- « گفتن نداشته باشد . »
- « این است طریقه ای که مانمیتوانیم تحمل کرده و با تمام قدرت شما نفس را در »
- « سینه خفه کنیم . »
- « شما باچنگال آلوده خود حلقوم اهالی را گرفته و میگوئید فریاد نکنید راضی »
- « باشید مملکت این است قانون حکمفرماست . »

« نه ، باین رویه زندگی قابل ادامه نیست - یا رویه خود را تغییر داده و مردم »
 « را در عقاید و افکار خود آزاد بگذارید یعنی اجازه بدهید محاکم قانونی و صلاحیتدار »
 « متخلفین از قانون را مجازات دهد ، محکمه قانونی مدبر روزنامه را تبعید کند اداره »
 « روزنامه را مهر و موم نماید جرایم را مانع از انتشار بشود ، و با این اساس و بساط »
 « حقه بازی را برچیده و این قوانین ربائی و مدون را پاره کرده و آنوقت هر عمل »
 « نامشروع و خلاف قانونی را که میخواهید مرتکب بشوید . »

« این بود عقاید و مطالبی که لازم میدانستیم قبل از انتشار روزنامه تقدیم افکار »
 « آزاد بنمائیم و البته اگر روزگار مجالی داد و با این عقاید یکجا حاضریم برای اثبات »
 « آن در هر محکمه قانونی حاضر بشویم ما را بحال خود گذارند از این پس هر هفته »
 « سه شماره در مباحث عمیقتری داخل خواهیم شد . »

« مدیر مسئول علی محمدخان فخرالسلطان مستوفی » پایان مقاله
 پس از نشر مقاله فوق فرخی را گرفتند و بکرمان فرستادند بمحض ورود بکرمان
 در سربازخانه کرمان ویرا زندانی کردند . تقریباً مدت دو ماه در زندان کرمان بسر برد
 تا آنکه والی کرمان که در آن موقع سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) بود بتهران احضار
 میشود وی نیز در موقع حرکت تلگرافاً از مرکز عفو و استخلاص فرخی را خواستار
 میشود ، این درخواست مورد قبول واقع گردید . فرخی باتفاق تیمورتاش تقریباً پس از
 سه ماه و کسری بتهران ورود مینماید و مدتی روزنامه اش بحال توقیف بود تا آنکه
 دوباره آنرا منتشر ساخت .

خلاصه نامه طوفان تا سال هفتم خود بیش از پانزده مرتبه توقیف میشود (۱) در سال
 هشتم مجله هفتگی طوفان را بموضع روزنامه اش منتشر ساخت که آنهم بیش از یکسال دوام نکرد .
 روزنامه طوفان یکی از بهترین جراید ایران بوده است زیرا مقالاتش در موضوع
 آزادیخواهی خیلی تند و صریح بود و در قسمت ادبی آن هم هر شماره یک رباعی بمناسبت
 سرمقاله و یک غزل در صفحه آخر آن درج میگردد .

آثار فرخی از لحاظ ارزش ادبی مورد توجه و ستایش فرهنگیان و ادباء فارسی زبان
 و اساتید دانشگاههای بزرگ هندوستان و در نظر خاورشناسان یکی از مفاخر ادبی
 قرن اخیر ایران بشمار میرود .

در بین ایرانیان کمتر کسی است که قسمتی از اشعار آبدارش را حفظ نداشته باشد
 موقعیکه فرخی غزل معروف خود را که بمطلع .

شب که در بستم و مست از می ناهش کردم ماه اگر حلقه بدر کوفت جوابش کردم
 سرود . مورد استقبال تمام شعرای پارسی زبان واقع گردید مخصوصاً شعرای بزرگ افغانستان
 مانند « قاری عبدالله خان ، و «امیر عمرخان» و دیگر شعرای خوب آن کشور این غزل را
 استقبال نمودند که ما برای مقایسه تا آن جا که مقدور بود . جمع آوری و در صفحه ۵۰
 گلزار ادب درج و نشر نمودیم خوانندگان گرامی میتوانند بدانجا مراجعه فرمایند تا مقام
 فرخی را در غزل سرائی دریابند و نه تنها مرک و برای یکی از ضربات سهمگین بر پیکر دلفریب

۱ - حتی فرخی برای جلوگیری از نفوذ حکومت دیکتاتوری مجبور میشود که مدتی

هم بر علیه اقدامات غیرقانونی سردار سپه بسفارت روس متحصن شود .

اب و درشت سیلی بر چهره زیبای سخن دانند بلکه فقدان المناک ادبی جبران ناپذیر بشمار آرند زیرا ابن قبیل اشخاص در هر عصری خود بخود پیدا میشوند و قرنهای میگذرد تا چنین افرادی با بر صفت ظهور گذارند همچنانکه مردانی مانند مهدی و حافظ و فردوسی و دیگر بزرگان ادب پیدا نشدند .

شیخ آذری طوسی ، از اساتید سلف چه نیکو گفته است .

روزها باید که تا گردون گردان بکشی
هفته ها باید که تا یکمشت پشم از پشت میش
ماه ها باید که تا یک پنبه دانه ز آب و گل
سال ها باید که تا یک کودکی از ذات طبع
عمرها باید که تا یک سنک خاره ز آفتاب
قرنها باید که تا از لطف حق پیدا شود

فرخی برای شرکت در دهمین سال جشن انقلاب کبیر روسیه از طرف دولت جماهیر شوروی بمعیت عده ای از محترمین تهران دعوت شده بود و مدت یازده روز در آن کشور اقامت گزید و در آنجا غزلی ساخت بمطلع :

در جشن کارگر چو زدم فال انقلاب دیدم بفال نیک بود حال انقلاب

یکی از جراید مسکو این غزل را با خط فرخی و عکس وی کلیشه کرده بود .

پس از مراجعت بایران مقاله ای از یکی از جراید خارجه تحت عنوان « جور و ستم های دیکتاتوری » ترجمه و در روزنامه طوفان منتشر نمود بدبختانه همین مقاله موجب توقیف طوفان گردید .

فرخی در دوره هفتم تقنینیه سالهای ۱۳۴۷ و ۱۳۴۹ هجری قمری برابر سال ۱۳۰۷ و ۱۳۰۹ خورشیدی از یزد بسمت نمایندگی مجلس شورایی انتخاب گردید و تنها او و مرحوم محمود رضای طلوع نماینده رشت در اقلیت بودند . زیرا از اقلیون دیگر کسی را در مجلس باقی نگذاشته بودند .

بدیهی است که در آن موقع یعنی اوائل سلطنت پهلوی با آن کیفیت خطرات بیشماری برای فرخی و رفیقش وجود داشته است . زیرا تمام و کلاء طرفدار دولت بودند . بهمین مناسبت از اغلب و کلاء فحش و ناسزا میشنید ، حتی بکمر تبه کتک هم خورد و صف الحال خود را چنین گفته است .

چو تیر راست رود در راستی ضرب المثل بودم بجمعی کج روان همچون کمان پیوسته ام کردی و ایها مادر جای دیگر گفته است .

در چمن ابدل چومن غیر از گل بکرو مباش گر چومن یگرو شدی در بند رنگ و بو مباش
بالاخره نزدیک پایان دوره هفتم بعامت مخالفت های پی در پی با حکومت دیکتاتوری و استبداد وقت وضعیتش سخت بمخاطره کشید تا یکروز در جلسه رسمی از یکی از و کلا (۱) کتک خورد . در این موقع کاسه صبر فرخی لبریز گشت . و بر پای خواسته رسماً اظهار نمود که دیگر تامین جانی ندارد و چنین اظهار کرد که ، در کانون عدل و داد یعنی دارالشوری

(۱) - حیدری نماینده ساوجبلاغ مگری (مها آباد کنونی)

که در قبال دفاع از آزادی وقتی بن حمله کنند بدیهی است که در خارج از این محوطه چه بروزم خواهند آورد .

در نتیجه وسایل زندگانی و رختخواب خواست و چندین شب و روز در مجلس بسر برد تا بالاخره مخفیانه از تهران فرار اختیار کرد پس از چندی ناگهان از مسکو سر بدر آورد و در آنجا بعللی هم که مجال ذکر نیست نتوانست بسر برد و توسط نماینده سیاسی تهران (سفير کبير ايران) مقیم مسکو با تهران برای صدور گذرنامه مذاکراتی بعمل آورد دولت ایران هم ناگزیر از لحاظ سیاسی صلاح در آن دید که گذرنامه و بر ا صادر کند فرخی پس از صدور این گذرنامه از مسکو ببرلین رهسپار گشت .

پس از ورود ببرلین باز هم از تعقیب افکار آزادینخواهانه خود دست برداشت و بلافاصله مقالاتی چند در مجله پیکار (۱) بر علیه حکومت استبداد و زور آن روز ایران منتشر کرد چیزی نگذشت که سفير ايران مقیم برلن جلسه محاکمه ای بوکالت از طرف شاه سابق بر علیه نامه پیکار و نویسندگان آن تشکیل داد سفير نامبرده مدعی بود که مقالات این مجله منافی با شئون کشور شاهنشاهی ایران و شاه است و اظهار میداشت که کشور ایران کاملاً کشوری آزاد و قانونیست و بتمام معنی اصول حکومت مشروطه در آن حکم فرماست .

فرخی در این محکمه فقط بنام یکی از شهود احضار شد منتهی مدارکی ارائه داد و بیاناتی کرد که در پیشگاه محکمه بمحکومیت شاه سابق و سفير ايران منجر گردید، محکمه متعاقب این دعوی حکمی بر علیه شاه سابق و بر له مدبر مجله و نویسندگان آن صادر نمود (۲) .

از این گذشته فرخی نامه دیگری بنام نهضت برای تعقیب افکار خود و تنبیه اولیای امور حکومت استبدادی بوجود آورد که بیش از دو سه شماره از آن منتشر نشد زیرا در اثر اقدامات دولت ایران و اولیای امور نامبرده اداره شهر بانی برلن فرخی را ملزم کرد که بکلی از خاک آلمان خارج شود .

در این گیرودار تیمورتاش بارو پا رفت و در برلن با فرخی ملاقات کرد و بوی از طرف شاه سابق اطمینان اکید داد که بایران باز گشته و بدون دغدغه بسر برد .

بیچاره شاعر خوش قریحه و آزادیخواه ، فریب خورده و از طرفی هم بعلمت تهی دستی نتوانست در خارجه بسر برد . از طریق ترکیه و بغداد بایران باز گشت و با پای خود بسیاه چال رفت ، و همچو تصور برانسی کرد که شیری را که در طفلی از پستان مادر نوشیده باناخن از پنجه اش خواهند کشید .

فرخی تقریباً بسال ۱۳۱۱ و یا ۱۳۱۲ خورشیدی بتهران ورود کرد و بمنزل یکی از دوستان صمیمی خود (آقای توکلی) وارد شد ، و چندی در آنجا بسر برد تا آنکه در عمارت

(۱) مجله پیکار که صاحب آن اصولاً یکنفر غیر ایرانی بود مجله اش را بزبان فارسی در برلن منتشر میکرد بطوریکه اطلاع حاصل شده بیش از چند شماره آن منتشر نشده است .

(۲) جریان کامل این محاکمه را با اینکه کاملاً اطلاع داریم فعلاً بجهاتی از درج آن معذوریم .

فوقانی یکی از گاراها واقع در سه راه امین حضور برای خود منزل شخصی انتخاب کرد و از همان تاریخ بر حسب دستور تحت نظر مامور بن محرمانه شعبه اطلاعات شهر بانی قرار گرفت

پایان عمر و سرانجام زندگی شاعر آزاد بخواه

با وضعیت فوق فرخی بیش از یکسال در تهران بسر نبرد، که بعمارت معروف بکلاه فرنگی واقع در دربند شمیران نقل مکان کرد آنجا نیز وضعیتش دشوار تر شد و تحت نظر قرار گرفت. و غزلی در آنجا بسرود که مطلعش بدین مضمونست:

ایکه برسی تا بکی در بند در بندیم ما تا که آزادی بود در بند در بندیم ما
پس از مدتی باتهام و دستاویز آنکه ۳۰۰۰ ریال بآقا رضای کاغذ فروش مدیون است بر علیه وی اجرائیه صادر شد (۱)

فرخی چون هیچوقت برای خود اساسا اندوخته ای نمی نمود، و هر چه بدست می آورد خرج میکرد بدیبهی است در چنین موقع و خیمی تهی دست و بی چیز بود. آری استاد سخن سعدی گوید:

قرار در کف آزادگان نگیرد مال نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال
بهمین علت ظاهری و دستاویز (اجرائیه) زندانی گردید، در این موقع چند نفر از دوستانش خواستند قرض او را بدهند ولی قبول نکرد و مدتها در زندان ثبت اسناد بسر برد شنیدم که در حبس چندی بماند
نه شکوه نوشت و نه فریاد خواند

ولی بسبب روح آزاد بخواهی که بعد افراط در طبیعت و سرشت وی بود آرام نمیگرفت و مانند عاشق هجران کشیده ای که از معشوق خود جدا مانده باشد و یا مانند شخصی که دانه فوق العاده قیمتی و پر بها از کفش بیرون کشیده باشند دائما بجستجوی معشوق و دانه قیمتی خود (یعنی آزادی) بود، چنانکه گوید:

شاهد ز بیای آزادی خدایا پس کجاست ؟ مقدم او را بجان بازی اگر پذیرفته ایم
تا مگر خاشاک بیداد و ستم کمتر شود بارها این راه را بانوک مزگان رفته ایم

(۱) در حقیقت اصل قضیه بدین شرح بوده است که فرخی مراسله ای بطرز بخشنامه بتمام دوستان صمیمی خود مینگارد که چون فعلا بیکار و تهی دست میباشم هر يك در حدود استطاعت مبلغی بعنوان قرض بمن وام دهید تا در موقع مقتضی بپردازم این موضوع طرف توجه رئیس شهر بانی وقت (سر لشکر آیرم) واقع شد، فرخی را شخصاً ملاقات کرده وی چنین گفت که وام گرفتن از دوستان صورت خوشی ندارد من شخصاً ماهیانه از دارائی خود مبلغ ۵۰۰ ریال بتو کمک خواهم کرد ولی فرخی بکلی زیر بار نرفت و برای جلب کمک وی بهیچ نوع تن در نداد، سپس بوی پیشنهاد شد که در تشکیلات شهر بانی شغلی بپذیرد این مرد آزاده برای شغل هم حاضر نشد تا آنجا که اطرافیان پست و فرومایه نظریات فرخی را در مقابل شاه سابق معلل بغرض و غیره وانمود کردند بطور کلی موجبات زندان و بدبختی و مرگ وی را فراهم ساختند. ناگفته نماند که در همان اوان فرخی از آنجا که عنصری راد و بلند همت بود بوسیله نامه ای از نخست وزیر وقت درخواست کرد که یکی از دهات خالصه را بوی اجاره دهند تا در گوشه ای بزراعت و فراغت بال زیست کند مگر ضمیمه نامبرده موضوع اخیر را گوشزد شاه سابق نکردند و در راه آزار وی بیشتر کوشیدند.

سخنانی آبدار بدون پروا و درشت بزبان میراند که درحقیقت همین امر و علل دیگری^(۱) موجبات زندانی ابدی و برا بزندان شهربانی تهران و زندان قصر فراهم ساخت تا آنکه یکروز بزندانبان خود میگوید که (من در فروردین ۱۳۱۶ خواهم رفت) زندانیان بتصور آنکه فرخی خیال فرار دارد (در اثر جمله بالا) در اطراف وی مراقبت را شدید مینمایند.

تا بالنتیجه شب ۱۴ فروردین ۱۳۱۶ بقصدانتحار مقداری نریاک میخورد و چکامه ای بدیوار زندان بخط خود مینویسد که متأسفانه بیش از چند بیت آن در دست نیست
میروم در مجلس روحانیان آخرت
و نیز این رباعی را میگوید.

زین محبس تنک در گشودم رفتم
بیچیز و گرسنه و تهیدست و فقیر
زنجیر ستم پاره نمودم رفتم
زانسان که نخست آمده بودم رفتم
پاسی از شب گذشته زندانبان آگاهی حاصل کرد که وضع تنفس فرخی غیرطبیعی و نزدیک خفه شدن است (در این موقع زندانبان مفهوم جمله فرخی را که قبلاً گفته بود در مییابد) فوراً چگونگی حال وی را بمقامات مربوطه اطلاع میدهد. چیزی نگذشت که پزشک قانونی و دادستان و یکنفر دیگر بیالین وی حاضر میشوند و بهر نحو بست ویرا از خطر مرگ نجات میدهند.

فرخی در زندان شهربانی

در این موقع پرونده‌ئی سیاسی بنام اسائه ادب بمقام سلطنت که بشاعر بیپروا و آزادینخواه میچسبید برایش تهیه کردند^(۲) و او را بزندان شهربانی (توقیفگاه موقت کربدر شماره یک اطاق شماره ۱ و بعداً باطاق شماره ۲۸) میبرند^(۳) در محکمه بدو ۲۷ ماه^(۴) و بعداً بسی ماه حبس محکومش میکنند! فرخی در تمام محاکمات کاملاً سکوت اختیار میکرد. و در آخر هر جلسه محاکمه فقط این جمله را بزبان میراند قضاوت نهائی باملت است و حکم محکمه را رؤیت و امضا نمیکرد.

- ۱ - فعلاً بعلت تطویل کلام از ذکر این موضوع و چگونگی آن که نسبتاً مفصل میباشد خود داری میشود
- ۲ - امیدست علاقمندان آن تمام چکامه را پیدا نمایند و نگذارند یکی از بهترین اشعار فرخی مفقود گردد.
- ۳ - موقعیکه فرخی را باداره بازجوئی شهربانی شعبه سیاسی میبرند مستنطق وی جوانشیر بوده که گویا در پاسخ سئوالات او هیچگونه جواب نداده است
- ۴ - دادستان وقت پرونده اتهام را تنظیم و در دادگاه جنحه که تحت ریاست آقای عبدالله معقول تشکیل بود فرخی به ۲۷ ماه حبس محکوم شد ولی آقای دادستان بدایت باین مقدار هم قناعت نکرده تشدید مجازات و برا از دادگاه استیناف خواست و در دادگاه ۸ استان مرکز طبق حکمی که رونوشت آن بوسیله آقای ادیب رضوی بزدی بدست آمده و ذیل صفحه بعد درج میشود سه سال حبس محکوم گردید.

« ویلسون مرد سیاسی و رئیس جمهور سابق ممالک متحده امریکا در مورد روزنامه نگار چنین عقیده داشته است . که با روزنامه نگار از سه تصمیم یکی را باید اتخاذ کرد: ۱ - محاکمه بوسیله هیئت منصفه ۲ - مقابله بمثل (یعنی اگر روزنامه نگاری بر خلاف حقیقت هم مقاله نشر داد در همان روزنامه و با روزنامه دیگری دولت پاسخ داده و حقیقت را آشکار سازد) ۳ - کم اعتنائی (یعنی اساسا در پاسخ سکوت اختیار و بقضاوت ملت واگذار شود .)

« همچنین معروف است که یکی از روزنامه نگاران در زمان صدارت بیسمارک صدراعظم متوفی آلمان بسال ۱۸۹۸ شب نامه ای بر علیه وی نشر داده و بدرود یوار چسباندند بود ، بامدادان موقعی که صدراعظم ضمن عبور یکی از آنها را مشاهده کرد و بدقت مفاد آنرا که کاملا بر علیه وی و مغرضانه نوشته شده بود در نظر گرفت بیکی از نوکرهای خود دستور داد که آن شبنامه را از جای خود کنده و قدری پائین تر بچسباند تا قارئین برای خواندن آن دچار زحمت نگردند و خود بمسیرش ادامه داد »

ولی فرخی بعوض مدتها در زوایای مخوف و سلول های تاریک زندان تهران و قصر بسر برد و از هیچگونه مصادمات هر اسناک و زندانهای انفرادی و مرطوب نهراسید و از آزادیخواهی و میهن دوستی وی تا آخرین نفس باندازه سرسوزنی کاسته نشد . هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

نقل از صفحه قبل) رونوشت حکم محکمه

مرجع رسیدگی - دادگاه استان مرکز شعبه هشت . هیئت حاکمه - آقای مرتضی و بشکائی - آقای دره . پژوهش خواه - دادرای شهرستان تهران - پژوهش خواننده محمد ۵۰ ساله شهرت فرخی زندانی دادنامه شماره ۸۹۶ دادگاه جنحه شعبه ۹ موضوع رسیدگی = دادنامه دادگاه جنحه طهران تاریخ اعلام - ۱۳۱۷/۸/۷ تاریخ شکایت دادرای شهرستان طهران ۱۳۱۷/۸/۱۵ تاریخ رسیدگی ۱۳۱۷/۱۲/۸ گزارش کار محمد فرخی با اتهام اسائه ادب بینندگان اعلیحضرت هما یون شاهنشاهی مورد تعقیب دادستان شهرستان مرکز واقع میشود دادگاه جنحه با احراز گناه انتسابی باستناد ماده ۸۱ قانون مجازات او را به ۲۷ ماه حبس تادیبی محکوم کرده دادستان از کمی مجازات استیناف داده قضیه به این شعبه رجوع در این تاریخ رسیدگی شده و پس از شنیدن اظهارات آقای سمعی دادیار استان بر فسخ حکم و تشدید مجازات و اظهارات متهم و تکلیف آخرین دفاع متهم و ختم دادرسی دادگاه استان (شعبه هشت) مرکب از اشخاص نامبرده باتفاق چنین رای میدهد نظر بصورت مجلس تنظیمی و آنچه که متهم در حضور آقایان دکتر ادیب بز شک قانونی و آقای داراوسر بهر فولادین گفته و آقایان مزبور گواهی داده اند و اظهارات خود متهم در این دادگاه هم حاکی از صحت گواهی آقایان مزبور میباشد و گفته های متهم اسائه ادب بوده گناه انتسابی بمشارالیه ثابت است بنا بر این بر حکم بدوی از حیث ثبوت گناه انتسابی همچنین تطبیق مواد اشکالی وارد نیست ولی از حیث تعیین مجازات چون مجازات تعیین شده برای تنبیه او کافی بنظر نمیرسد حکم مزبور فسخ و محمد فرخی بر طبق ماده استنادی محکوم است بسه سال حبس تادیبی . رای حضورا بدادیار استان اعلام گردید امضا هیئت حاکمه محل مهر دادگاه استان یکم و دوم - (رونوشت برابر با اصل اداری است)

فرخی مدتی در زندان شهر بانی تهران بسربرد تا آنکه يك روز در اطاق خود با صدای بلند بطور يک زندانیان او را نمیدیدند ولی صدای او را بخوبی تشخیص میدادند شروع بمعرفی خود و صحبت کرد در این اثناء عده ای بسراو ریخته و با کتک و لگد او را از حرف باز میداشتند ولی فرخی بصحبت خود ادامه میداد در حالیکه کشان کشان وی را میبردند به زندان قصر در کریدور شماره ۴ باطاق مرطوب ۲۳ زندانی نمایند .

فرخی در زندان قصر

چون زندگانی فرخی در زندان قصر فوق العاده مرموز و از جهتی بینهایت جان نخر اش و از طرفی هم خیلی مفصل است بنا بر این بیک مقدمه مختصرا کتفا میکنیم و از شرح مفصل زندگانی وی در زندان قصر خودداری و قضاوت چگونگی آنرا بارباب فضل و کمال و توده منورالفکر و اگذار مینمائیم .
باید در نظر گرفت که گذشت زمان (دقایق و ساعات) نسبت باشخاص مختلف در حالات متفاوت متغیر است و طول زمان آن از حیث کیفیت یکسان نخواهد بود و متفاوت خواهد گذشت .

مثلا عاشقی که در شب وصل محبوب بسر میبرد آیا مدتش برابر همان مدتی است که عاشق مهجور دیگری در شب فراق و هجران بسر میبرد ؟ هرگز ، استاد سخن سعدی گوید
شب فراق که داند که تا سحر چند است ؟ مگر کسی که بزندان عشق در بند است !
نیز شیخ علینقی کمره بی میگوید :
دای بر جان خلاق اگر آرند بحشر
عوض روز قیامت شب تنهایی را (!)
و از طرفی نجاتی اصفهانی در کوتاهی شب وصل گوید :
شب وصلست و مینالم که شاید چرخ پندارد
که امشب هم شب هجر است و دیر آرد پیا پیا نش
دیگری چنین گفته است .

کوتاهی شب وصال کشت تا تبسم کنی سحر پیدا است
مثال دیگر شخص بیماری که شب در بستر خفته و يك قسمت از اعضایش بشدت متالم و دردناک است آیا گذشت زمان آن با شخص دیگری که کاملا زندگانش در خوشی و تنعم و سلامت مزاج میگردد یکسانست ؟
آیا شخص محبوسی که در زندان تنگ و تاریک و هوای غیر آزاد و محدود و مرطوب و با فقدان وسائل جلوگیری از سرما و گرما و . . . زندگی میکند با شخص دیگری که کاملا در فضای آزاد و انواع نعم و آسایش و . . . بسر میبرد از حیث مرور و کیفیت زمان یکسان است ؟ (! . . .) هرگز . مثل معروفیست که سیر از گرسنه و سواره از حال پیاده خبر ندارد .

بزندان دو دقیقه چون ساعاتی نمود میکند و غیر از هجوم افکار درهم و برهم و متشتت در مغز و خون جگر خوردن و از چشم اشکبار خود نم آبی بر آتش درون فشاندن چاره ای ندارد چه در این حالت زندانی گاهی مرگرا مقابل می بیند و گاهی خود را سعادتمند میپندارد و زمانی خود را از زندان مستخلص میپندارد و موقعی خویش را در میان اقوام و دوستان خود مشاهده میکند ناگهان هم بحال اولیه برگشته و خویش را در زندان تنگ و

تاریک می بیند که اگر بساعت دقت کند ملاحظه میشود که بیش از دقیقه ای نگذشته بناچار آه سردی از دل پر درد میکشد (!)
قریب اصفهانی چه خوب تشبیه کرده است :

دارد آن طایر بی پر خبر از حال قریب که بکنج قفس از حسرت گلزار بماند
از این مقدمه مختصر باید پی برد که بشاعر آزاد بخواه ما فرخی در این مدت چندین ساله زندان (و بیگناهی امثال وی) چه گذشته ! و چه ضایعات سنگینی بملت ایران وارد آمده است !

چگونگی خاتمه دادن بحیات فرخی

فرخی با آنکه برای کف دستی نان سنگک و يك ساعت استراحت در رختخواب صحیح و استنشاق در هوای آزاد (حتی در حیاط کر بدور زندان و زندان های غیر انفرادی) و یک دست لباسیکه او را از سرما و... حفظ کند حسرت میبرد و آرزو میکشید! معینا در همان مواقع اشعاریرا که نمونه آنها ذیلا درج میشود میساخت :

پیش دشمن سپرافکندن من هست محال در ره دوست گر آما جگه تیر شوم
جوهر هست و برش دارم و ماندم بفلاف چون نخواهم کج و خونریز چو شمشیر شوم

بیگناهی گر بزندان مرد با حال تباہ ظالم مظلوم کش هم تا ابد جاوید نیست

ای دژ سنگدل قصر قاچار (۱)

و هر وقت فرصتی پیدا میشد که برای رفقای زندانی خود بخواند با يك حالت وجد و سرور بطوریکه برق شہامت از چشمانش میجهید میخواند که همین اشعار موجبات قتل ویرا فراهم ساخت

زیرا جاسوسان پست زندان که از خود زندانیان بودند و برای کاسه لسی و دریافت جیره اضافه و بالاخره خود شیرینی رئیس زندان گزارش دادند که فرخی اشعاری ساخته و بین زندانیان منتشر میسازد .

بهین علت او را از زندان قصر بزندان موقت تهران انتقال داده و در محبس انفرادی جایش میدهند و لباس و حمام و سلمانی و خوراک صحیح و سیگار و... ! بر وی حرام مینمایند که شاید بدین کیفیت هلاک شود .

اگر چه شدائد و سختیهای زندان بقدری او را در فشار گذاشته بود که مرک را بزرگترین سعادت و آسایش خود میدانست چنانکه خود میگوید :

خواب من خواب پریشان خورد من خون جگر خسته گشتم ای خدا از خورد و خواب زندگی
بهر من این زندگانی غیر جان کندن نبود مرک را هر روز دیدم در نقاب زندگی

۱- این قطعه بطوریکه شنیده شده خطاب بزندان قصر میباشد و چنانکه تیرا که در آنجا بوقوع پیوسته تشریح کرده است ولی تا کنون هر چه جدیت شد که تمام یا چند بیت آن بدست آید ممکن نشد امیدوار است علاقمندان بادب آنرا یافته برای چاپهای بعد بفرستند و نگذارند که یکی از اشعار حساس فرخی از بین برود .

فرخی مدنی در زندان شهربانی تهران بسربرد تا آنکه يك روز در اطلاق خود با صدای بلند بطور يک زندانیان او را نمیدیدند ولی صدای او را بخوبی تشخیص میدادند شروع بمعرفی خود و صحبت کرد در این اثناء عده ای بسراو ریخته و با کتک و لگد او را از حرف باز میداشتند ولی فرخی بصحبت خود ادامه میداد در حالیکه کشان کشان وی را میبردند به زندان قصر در کریدور شماره ۴ باطاق مرطوب ۲۳ زندانی نمایند .

فرخی در زندان قصر

چون زندگانی فرخی در زندان قصر فوق العاده مرموز و از جهتی بینهایت جانغراش و از طرفی هم خیلی مفصل است بنا بر این بيك مقدمه مختصرا کتفا میکنیم و از شرح مفصل زندگانی وی در زندان قصر خودداری و قضاوت چگونگی آنرا بارباب فضل و کمال و توده منورالفکر واگذار مینمائیم . باید در نظر گرفت که گذشت زمان (دقایق و ساعات) نسبت باشخاص مختلف در حالات متفاوت متغیر است و طول زمان آن از حیث کیفیت یکسان نخواهد بود و متفاوت خواهد گذشت .

مثلا عاشقیکه در شب وصل محبوب بسر میبرد آیا مدتش برابر همان مدتی است که عاشق مهجورد دیگری در شب فراق و هجران بسر میبرد ؟ هرگز ، استاد سخن سعدی گوید
شب فراق که داند که تا سحر چند است ؟ مگر کسی که بزندان عشق در بند است !
نیز شیخ علینقی کمره ئی میگوید :
دای بر جان خلاق اگر آرند بحشر
عوض روز قیامت شب تنهایی را (!)
و از طرفی نجاتی اصفهانی در کوتاهی شب وصل گوید :
شب وصلست و مینالم که شاید چرخ پندارد
که امشب هم شب هجر است و دیر آرد پیاپانش
دیگری چنین گفته است .

کوتاهی شب وصال کشت تا تبسم کنی سحر پیدا است
مثال دیگر شخص بیماری که شب در بستر خفته و يك قسمت از اعضایش بشدت متالم و دردناک است آیا گذشت زمان آن با شخص دیگری که کاملا زندگانش در خوشی و تنعم و سلامت مزاج میگردد یکسانست ؟
آیا شخص محبوسی که در زندان تنگ و تاریک و هوای غیر آزاد و محدود و مرطوب و با فقدان وسائل جلوگیری از سرما و گرما و . . . زندگی میکند با شخص دیگری که کاملا در فضای آزاد و انواع نعم و آسایش و . . . بسر میبرد از حیث مرور و کیفیت زمان یکسان است ؟ (۱۰۰۰) هرگز . مثل معروفیست که سیر از گرسنه و سواره از حال پیاده خبر ندارد .

بزندانی دو دقیقه چون ساعاتی نمود میکند و غیر از هجوم افکار درهم و برهم و متشتت در مغز و خون جگر خوردن و از چشم اشکبار خود نم آبی بر آتش درون فشاندن چاره ای ندارد چه در این حالت زندانی گاهی مرگرا مقابل می بیند و گاهی خود را سعادتمند میپندارد و زمانی خود را از زندان مستخلص میپندارد و موقمی خویش را در میان اقوام و دوستان خود مشاهده میکند ناگهان هم بحال اولیه برگشته و خویش را در زندان تنگ و